

جیمز جویس

---

مردگان

نسرین طباطبایی



فرهنگ جاوید

لی لی، دختر سرایدار، به راستی فرصت سر خاراندن نداشت. تازه آقایی را به پستوی کوچک پشت دفتر در طبقه همکف راهنمایی کرده بود و کمکش کرده بود پالتویش را از تن درآورد که صدای خِس خِس زنگ درِ سرسرا بلند شد و او ناچار به دو سرسرای بی فرش را طی کرد و در را به روی مهمان دیگری گشود. خوب بود که مجبور نبود به خانم‌ها هم رسیدگی کند. میس کیت و میس جولیا خودشان فکراین کار را کرده بودند و حمام طبقه بالا را به رختکن خانم‌ها تبدیل کرده بودند. میس کیت و میس جولیا آن بالا بودند، غیبت می‌کردند و می‌خندیدند و سروصدا به پا می‌کردند؛ دنبال هم راه می‌افتادند و بالای پلکان می‌آمدند، از بالای تارمی پایین را نگاه می‌کردند، لی لی را صدا می‌زدند و از او می‌پرسیدند چه کسی از راه رسیده. مهمانی رقص سالانه مورکن‌ها همیشه رویداد مهمی بود.

همه کسانی که آن‌ها را می‌شناختند به مهمانی می‌آمدند؛ خویشاوندان، دوستان قدیمی خانوادگی، اعضای گروه همسرایان جولیا، آن دسته از شاگردان کیت که برای شرکت در مهمانی به اندازه کافی بزرگ شده بودند، و حتی بعضی از شاگردان مری جین. این مهمانی حتی یک بار هم بی‌روح و ناموفق از آب درنیامده بود. سالیان سال، تا جایی که همه به یاد داشتند، با شکوه تمام برگزار شده بود؛ از وقتی که کیت و جولیا، پس از مرگ برادرشان پَت، خانه واقع در استونی بترا ترک کرده بودند و با مری جین، تنها برادرزاده‌شان، به خانه دلگیر و مفلوک در آشنز آیلند آمده بودند، این مهمانی برقرار بود. طبقه بالای خانه را از آقای فولم، عامل فروش ذرت، که در طبقه همکف دفتر داشت، اجاره کرده بودند. این درست به سی سال پیش برمی‌گشت. مری جین که در آن زمان دختر بچه‌ای بود که لباس‌های کوتاه می‌پوشید، حالا پشوانه و عصای دست خانواده بود، چون ارگ‌نواز کلیسای سنت مری در خیابان هدینگتن بود. از هنرستان موسیقی فارغ‌التحصیل شده بود و هر سال در اتاق بالای تالارهای کنسرت قدیمی، کنسرتی با نوازندگی شاگردانش برگزار می‌کرد. بسیاری از شاگردانش از خانواده‌های طبقه‌های بالا و ساکن ناحیه خوش‌منظره خط‌آهن کینگزتاون و دادلی بودند. هرچند عمه‌ها پیر بودند، آن‌ها هم به سهم خود فعالیت می‌کردند. جولیا، با آن‌که پیر و موهایش به‌کلی سفید شده بود، هنوز خواننده سوپرانوی اصلی در سرود آدم و حوا بود و کیت، چون ضعیف‌تر از آن بود که زیاد این‌ور

و آن‌ور برود، با پیانوی کهنه چهارگوششان در اتاق پشتی به مبتدی‌ها درس موسیقی می‌داد. لی‌لی، دختر سرایدار، کارهای خانه‌شان را انجام می‌داد. با آن‌که زندگی ساده‌ای داشتند، معتقد بودند باید خوب بخورند؛ بهترین چیزها را بخورند: راسته گوساله اعلا، چای سه‌شیلینگ و بهترین آبجوی سیاه. لی‌لی به‌ندرت در اجرای اوامران‌ها اشتباه می‌کرد، برای همین با هر سه خانم خانه به‌خوبی کنار می‌آمد. آن‌ها وسواسی و ایرادگیر بودند، همین و بس. اما تنها چیزی که تحملش را نداشتند، حوض‌جویی بود.

البته در چنین شبی حق داشتند وسواسی و ایرادگیر باشند. آخر مدت‌ها از ساعت ده گذشته بود و هنوز گیبری ییل و زنش پیدایشان نشده بود. وانگهی سخت بیم داشتند که مبادا فردی مالینز مست از راه برسد. به‌هیچ‌وجه نمی‌خواستند هیچ‌یک از شاگردان مری جین او را مست ببینند؛ وقتی مست می‌کرد گاهی خیلی سخت می‌شد کنترلش کرد. فردی مالینز همیشه دیر می‌آمد، اما نمی‌دانستند چرا گیبری ییل این‌قدر دیر کرده: برای همین دم به دقیقه از دم تارمی می‌آمدند و از لی‌لی می‌پرسیدند گیبری ییل یا فردی آمده‌اند یا نه.

لی‌لی در را که به‌روی گیبری ییل باز کرد گفت: «اوه، آقای کثرونی، میس کیت و میس جولیا فکر می‌کردند خیال ندارید بیاید. شب به‌خیر خانم کثرونی.»

گیبری ییل گفت: «لابد این فکر به سرشان زده بود، اما فراموش می‌کنند لباس پوشیدن خانم من سه ساعت تمام طول می‌کشد.»